

دکتر مه‌ری باقری *

گُز ، گُز ، گُرد ، بـیر :

تحوّل چنـدگانـه یک واژه در زبان فارسی

واژه " گُرد " در شاهنامه ۲۲۰ بار به کار رفته است . این واژه در اغلب موارد به معنی " غبار " است و لیکن در ۷۲ مورد " گُرد " به وضوح در مفهوم مظهر سرعت و شتاب یعنی " برق و صاعقه " آمده است . لازم به تذکر است که فردوسی برای نشان دادن شتابندگی و سرعت ، چیز یا شخص شتابناک را گاه به باد، گاه به آب ، گاه به دود و گاه نیز به " گُرد " تشبیه کرده است . ظاهراً لغت نویسان فارسی " گُرد " را در چنین ابیاتی نیز به معنی " غبار " گرفته اند و تا آنجا که من می دانم تنها در برهان قاطع ضمن شرح معانی مختلف لغت گُرد آمده است : " ... برق ، و آن شعله ایست که به وقت باریدن باران در هوا بهم رسد . " و لیکن مرحوم دکتر معین برای این معنی واژه " گُرد " هیچ

* عضو هیات علمی گروه فرهنگ و زبانهای باستانی دانشگاه تبریز .

شاهدی ذکر نکرده است . در لغت نامه دهخدا نیز فقط نوشته‌
برهان قاطع بدون هیچ شاهدی نقل شده است و حتی چندین بیست‌از
شاهنامه که متضمن واژه " گرد " در مفهوم " برق و صاعقه " است ،
به عنوان شاهد برای کاربرد این واژه در معنی " غبار و خاک برانگیخته "
ذکر شده است مانند:

سحرگه سواری بیامد چو گُرد

سخنهای پیران همه یاد کرد

بیامد پس آزاده شیرو چو گُرد

دلش گشت پر خون و رخسار زرد

ولف ، پژوهنده نامی آلمانی که فرهنگ بس آمدی شاهنامه^۱
نتیجه کوشش مشکور و دقت و امعان نظر بی نظیر اوست ، ضمن جدا
کردن ۷۲ بیتی که متضمن واژه " گرد " به عنوان تجسمی از سرعت و
شتابندگی است ، با تردید و بدون توضیح احتمال داده است که در این
ابیات " گرد " به معنی " برق و آذرخش = blitz " به کار رفته
است .

مبرهن است که واژه " گرد " در ابیات هفتاد و دوگانه
مذکور دقیقاً به معنی " برق " و " صاعقه " می باشد و به کار بردن

1-F.Wolff, Glossar zu Firdosis Schahname, Berlin, 1835.

" برق " به عنوان نماد و سمبل سرعت و شتابندگی تا امروز نیسز در زبان فارسی معمول و رایج است : " مثل برق آمد " و غیره .
 البته غیر از شاهنامه در کتاب " ترجمه و قمه های قرآن " نیز واژه " گُرد " به معنی " برق و صاعقه " به کار رفته است :
 " نزدیک بودی که روشنایی بخنوه ^۱ [یعنی کرد] ببردی چشمه‌ارا :
 یکاد سنا برقه یذهب بالابمار ^۲ " آیه ۴۳ / نور .
 اینک باید دید که صورت اصلی واژه " گُرد " به معنی " برقه و آذرخش " در زبانهای باستانی ایران چه بوده و چگونه تحوّل معنایی پیدا کرده و به چه صورتهایی به فارسی جدید رسیده است .
 نخست باید توجه داشت که گاه چنان اتفاق می افتد که از یک واژه باستانی ، بر اثر تحوّل آوایی در دوره‌های بعدی ، صورتهای چندگانه‌ای باقی می ماند . این باز مانده های گوناگون احتمال دارد صورتهای مختلف گویشی باشند که بعداً وارد زبان معیار شده اند . مانند انباز ، هنباز و انباغ یا هسته ، استه و خسته و غیره ، و یا هریک از آنها مبین یک قاعده مربوط به تحوّل آوایی در درون یک زبان در دورانهای مختلف باشد . مثال بارز این نوع تحول چندگانه واژه های : " گُرد " ، " گُز " ، " گُز " و " بیر " در زبان فارسی

۱ - بخنوه ، به معنی برق باشد و آن درخشندگی است که پیشتر به وقت باریدن باران بهم رسد . (برهان قاطع)

۲ - ترجمه وقمه‌های قرآن : یحیی مهدوی ، مهدی بیانی ، انتشارات

است که همه آنها صورتهای تحوّل یافته از یک واژه ایرانی باستان به شمار می آیند. گونه باستانی واژه، مورد بحث در زبان اوستایی " vajra " به معنی " گرز " و معادل سنسکریت آن " vajra " است و رایج ترین صورت تحوّل یافته آن در فارسی جدید " گرز " می باشد.

در باره ریشه و اشتقاق واژه های مورد بحث یعنی اوستایی - vajra و سنسکریت vajra دو نظریه پیشنهاد شده است . مطابق نظریه نخست ، لغات مذکور باز مانده گونه هندواروپایی - uegro* مشتق از ریشه ueg* به معنی " نیرومندبودن ، توانا شدن " می باشد.^۱

(قس. لاتینی vegere و سنسکریت vayati به معنی نیرومند می شود.)

مطابق نظریه دوم این واژه‌ها از ریشه هندواروپایی ueg* به معنی " شکستن ، خرد کردن ، تار و مار کردن " به اضافه پسوند رایج -ra (هند و اروپایی -ro) مشتق می باشند که در اصل " شکننده ، خردکننده " معنی داشته‌اند و بعداً در معنی گرز و آذرخش به کار رفته‌اند.^۲

1-R.G.Kent, old Persian Grammar Texts Lexicon, New Haven, 1953, P. 207.

2-T.Burrow, The Sanskrit Language, London, 1973, P. 24-26.

واژه *vazra* از ایرانی باستان به زبانهای فینو - اوگری راه یافته است و در آن گروه از زبانها به گونه‌های : *vasara* ، *vasar* ، *vasaras* ، *vazār* ، *vačč̥er* درمعنی " چکش و تبر " به کار رفته است.^۱

دراساطیر هند و ایرانی " گُرز " همواره به عنوان زین افزار ویژه ایزدان اژدهاکش و نمادآیینی " آذرخش و صاعقه " است که بوسیله آن اژدهای کیهانی کشته می شود. چنانکه در سرودهای ودایی مکرر اشاره شده که دیو " ورتره " = *vrtra* " آبها را در آسمان و زمین از جریان باز داشته گیتی را به خشکسالی می کشاند و ایزد " ایندرا = *Indra* " با سلاح مخصوص خود با او می جنگد و باکشتن وی آبهای گیتی را از حبس و بند رهایی داده جاری می سازد و در پی آن جهان سبز و خرم می شود. سلاح ویژه‌ای که ایزد " ایندرا " در این نبرد برای اوژدن " ورتره " به کار می برد " *vajra* = " است. این واژه در زبان سانسکریت علاوه برمعنی " گُرز " ، " صاعقه و آذرخش " نیز معنی می دهد.^۲

1-Aulis J.Joki,Uralier and Indogermanen,Helsinki, 1973, P.339.

۲ - مطابق پنداشت اساطیری ، آذرخش را که پیش از باران و هنگام بارش در آسمان می درخشد، همان " گرز ایندرا " یا اثری از زخم و ضربت آن گُرز می انگاشتند.

در حقیقت اسطوره، مربوط به گرز ایندرا که همواره بخشی اساسی و بنیادی از اساطیر آفرینشی است، به گونه‌ای آیینی رابطه بین رعد و برق و باران را نشان می‌دهد.

در روایات ایرانی دارنده این سلاح "ایزد مهر" است و "گرز مهر" معادل "گرز ایندرا" محسوب می‌شود.^۱ این سلاح یعنی "گرز" که مطابق اساطیر در اقیانوسها نهفته و پنهان است و در آنها پیچیده شده است و در دست "ایندرا" و "میترا" بسه خورشید در میان آسمان تشبیه شده است، مثال مینوی سلاح ویژه‌ای است که در روایات حماسی و فولکلوریک ایرانی، پهلوانانی چون گرشاسب، فریدون، سام، زال، رستم و کاوه بدان مسلح اند و با آن دشمنان اژدهافش را می‌کشند. لقب گرشاسب در اوستا "گرزور" است.^۲ در برخی از متون پهلوی نیز از "گرز" به عنوان سلاحی که

1-W.Jackson, Herodotus VII, 61 or Ancient Persian Armour, in classical Studies in Honour of H. Drisler, 1894, P. 149; W.W.Malandra, A Glossary of Terms for Weapons and Armor in old Iranian IIIIXV, 1973, P. 262-289; O.Szemerényi, Iranica V, in Monumentum H.S.Nyberg 11, 1975, P. 340-42.

۲- یسنای نهم - بند ۱۵، یشت سیزدهم، بند ۶۱.

گرشاسب با آن دو اژدها را یکی در آغاز و یکی در پایان جهان می کشد، یاد شده است . در افسانه، حماسی ایران برخی از وظایف ایزدان اژدها کش به یلان و مخصوصاً به فریدون منتقل شده است و در شاهنامه آمده که به دستور فریدون ، آهنگران مطابق الگووانکاره‌ای که خود پهلوان طرحش را می کشد، گُز می سازند که سلاح مخصوص او در نبرد با ضحاک است . لازم به یادآوری است که در متون بازمانده، اوستایی ، واژه مورد بحث یعنی " *vazra* " تنها در معنی " گُز " به کار رفته است و لیکن چنانکه یادآوری شد معادل این واژه در زبان سانسکریت یعنی " *vajra* " دارای دو معنی است . یکی " گُز " و دیگری " تندر و آذرخش " ^۱ *Thunderbolt* صورت بازمانده، این واژه ایرانی باستان " در زبان سکایی، یعنی " *vaśāra* " نیز به معنی " آذرخش " می باشد. ^۲

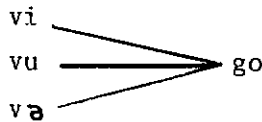
-
- 1-M.Mayrhofer, A concise Etymological Sanskrit Dictionary, Vol. 3, Heidelberg, 1976, P. 126f.; M. Monier-Williams, A Sanskrit-English Dictionary, new ed. Oxford, 1976, P. 913.
- 2-Aulis J. Joki, Uralier und Indogermanen, Helsinki, 1973, P. 339.

اکنون با توجه به واژه فارسی "گرد" در مفهوم "برق و آذرخش"، می توان حدس زد که گونه قدیم این کلمه در زبان فارسی باستان، مانند معادل آن در سانسکریت دو معنی داشته است، یکی گرز و دیگری صاعقه. معادل فارسی باستان واژه "vazra-" "اوستایی را می توان مطابق قواعد آوایی زبانهای ایرانی به صورت "vadra-" بازسازی کرد. این واژه در تحول زبانهای ایرانی از دوره باستان به دوره میانه، به گونه های مختلفی تحول یافته است. بدین ترتیب که در دوره میانه با حذف مصوت پایانی به صورت "vadr" و با قلب دو واج "dr" و تبدیل "d" به "z" به صورتهای "varz" و "vazr" در متون فارسی میانه به کار رفته است. این واژه در فارسی نومطابق یک قاعده، تحولی دیگر تبدیل به "gorz = گرز" شده است. توضیح اینکه واژه های مصدر به واج "v = " در تحول از دوره میانه به دوره جدید به صورتهای مختلفی درمی آیند. طبق یک قاعده کلی چنانچه مصوت پسین واج "v = " یکی از مصوتهای a, i, u باشد، بدل به "g" می گردد و مصوت پسین آن نیز تبدیل به "o" می شود، همچنانکه این تحول آوایی را در واژه های گناه، گمان،

گُشنَب و گُشتاسب می بینیم.^۱ ولی چنانچه مصوت بعدازواج " و آغازی " \bar{a} ، \bar{e} یا \bar{e} باشد، بدل به " ب " می گردد، مانند واژه های: $\bar{v}at$ ، $\bar{v}afr$ ، $\bar{v}en-$ پهلوی که در فارسی جدید تبدیل به باد ، برف و بین شده اند.^۲

در تحوّل آوایی برخی از واژه ها ، گاهی " $\bar{v}a$ " آغازی به قیاس از واژگان مصدر به " $\bar{v}i$ " تبدیل به " $\bar{g}o$ " می شود. مانند واژه پهلوی " $\bar{v}ard$ = ورد " که بدل به " گُل " شده است . گاهی نیز تنها واج " و آغازی " بدل به " گ " می شود و مصوت بعدی آن به حال

۱ - این قاعدهء تحوّل را می توان بدین شکل نشان داد:



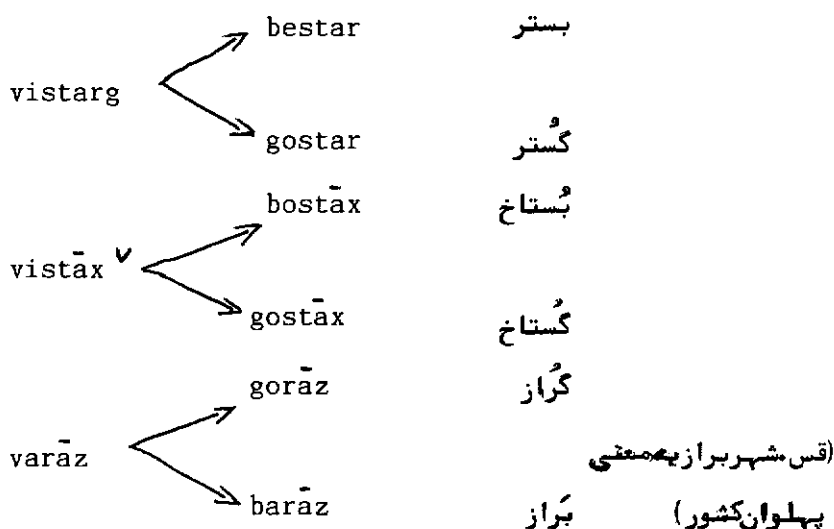
مانند:

$\bar{v}im\bar{a}n$	>	$\bar{g}om\bar{a}n$	گُمان
$\bar{v}u\bar{s}n$	>	$\bar{g}o\bar{s}n$	گُشن
$\bar{v}a\bar{h}rka$	>	$\bar{g}org$	گُرگ

۲ - برای توضیحات بیشتر درمورد تحوّل واج " و " نگاه کنید به مقالهء نگارنده تحت عنوان " تحولات تاریخی صورت و \bar{v} " در مجلهء دانشکدهء ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز ، شمارهء مسلسل ۱۳۴ ، سال ۳۳ ، بهار ۱۳۶۹ ، صص ۴۲ - ۷۶ .

خود باقی می ماند، مثل واژه پهلوی " viravišn " که در فارسی جدید " گروش " شده است . همچنین است بُن مضارع فعل " -vart " که در فارسی جدید بدل به " گرد - " شده است ، چنانکه در واژه‌هایی مانند : گردش ، گردیدن و نظایر اینها می بینیم . در برخی از موارد نیز دیده می شود که واج " و آغازی " به هر دو صورت تحوّل می یابد یعنی هم به " ب " و هم به " گ " بدل می شود و صورتهای حاصله در معنایی گاه مشترک و گاه متفاوت به کار می رود، مانند

واژه‌های زیر :



با توجه به مطالب یاد شده ، واژه " -vazra " اوستایی نخست به صورت " gozr " و با جابجایی واجهای آخری تبدیل به " gorz = گُرز " به معنی " عمود " شده و در تحوّل دیگری تنها با تبدیل " و آغازی " به " گ " در فارسی جدید بدل به " garz = گرز " در مفهوم " صاعقه و برق " شده است . واژه -

" گَرز " - همچنانکه استاد محترم آقای دکتر رواقی یادآوری کرده است - در ترجمه، مقامات حریری دوبار در معنی " برق " به کار رفته است:

" ... با آن همه می ترسیدم که به شب ببرد بوی نسیم اورا بادی ، یا به کهانت خبر دهد ازو سطح ، یا سخن چینی کند برو گرژی دروشنده "

؛ " ... که دولت بادبست گردنده و توانایی گَرژی است فریبنده. " ^۱

همچنین واژه مفروض - vadra * فارسی باستان دریک تحوّل آوایی تبدیل به " بَیر " شده است . در فرهنگهای فارسی لغت " بَیر " را " رعدو برق وصاعقه " معنی کرده و یکی از شواهدی که برای آن نقل کرده اند این بیت دقیقی است :

تو آن ابری که ناساید شب و روز

ز باریدن چنان چون از کمان تیر

نباری برکف زرخواه جَز زَر

چنان چون برسر بدخواه جَز بَیر ^۳

اینک باید دید که vadra * فارسی باستان چگونه در زبان فارسی به صورت " بَیر " درآمده است . طبق یک قاعده، تحوّل سی ، واج " d = d " بدل به " y = y " می شود (چنانکه واژه pada بدل به " پای " و madu بدل به " می " شده است) و با حذف مصوت پایانی ، vadra * به صورت vayr * درآمده سپس با

۱ - ترجمه فارسی مقامات حریری ، پژوهش دکتر علی رواقی ، انتشارات

موسسه فرهنگی شهید محمد رواقی ، تهران ، ۱۳۶۵ ، ص ۱۲۷ و ۱۵۰ .

۲ - فرهنگ رشیدی (به نقل از صحاح الفرس و حاشیه لغت فرس اسدی) .

تبدیل " ay " به " ā " در زبان فارسی میانه به صورت " vīr " به کار رفته است ، از جمله در " بُندهش " آمده است :

"ēn ataxš i kē ham martōmān vīr x^vānend"^۱

یعنی این آتشی (آذرخش) که مردم آن را " ویر " خوانند...

vtr پهلوی در فارسی جدید با تبدیل " v " به " b " به صورت " بیر " تحول یافته است . مراحل دگرگونی آوایی این واژه را از دوره باستان تا فارسی جدید می توان بدین شکل نشان داد:

فارسی جدید > vīr > *vayr > *vadra
فارسی میانه > bīr = بیر
فارسی باستان

همچنین در تطوّر زبان فارسی باستان به فارسی میانه، لغت vadra* با تبدیل " و آغازی " به " گ " و قلبدو واج آخرین تبدیل به " گرد " شده است . آقای دکتر علی رواقی مصحح دانشمند مقامات حریری ، ضمن توضیح در باره لغات نادر به کار رفته در این کتاب چنین می نویسد: " فرهنگهای فارسی واژه " گرد " را به معنی " برق " نوشته اند (برهان قاطع ، لغت نامه) ولی هیچ کدام از فرهنگها شاهی برای این کلمه بدست نداده اند. تنها شاهد ما برای این واژه از کتاب ترجمه و قصه های قرآن است . " اکنون علاوه بر ماخذ یاد شده ، کار برد " گرد " به معنی " برق " در ۲۲ بیست شاهنامه ، شاهی دیگر برای این کلمه است .

۱ - بندهشن بزرگ ، ۱۴۰ - استادبیلی این واژه را که در فارسی جدید تبدیل به " بیر " شده است ، thunderbolt معنی کرده است . رک .

بدین ترتیب ، چهار واژه : گُز ، گُز ، گُرد و بَیر ، درحقیقت چهارگونه تحوّل یافته یک واژه اند که احتمالاً در گویشهای مختلف به اشکال گوناگون تحوّل یافته سپس جزء واژگان ادبی زبان فارسی معیار شده اند.

ابیات هفتادودوگانه شاهنامه که شامل واژه " گُرد " به معنی " برق " می باشد، بنا بر استخراج ولف به قرار زیر است :

جلد اول

ص	ب	فرودآمد از دژ فرستاده مرد
۳۶۸	۱۸۹۸	بررستم آمد به کردار گُرد
		دمان زال پوشید ساز نبسرد
۴۱۸	۴۴۳	براسب اندرآمد به کردار گُرد
		چودستان برانگیخت گرد بسرد
۴۲۰	۴۵۳	همانکه خزروان بر آمد چوگُرد
		میان سپاه اندر آمد چو گُرد
۵۲۶	۷۰۵	سرانرا به خنجر همی دورکرد
		پس پشت او اندر آمد چو گُرد
۵۵۶	۸۴۸	سنان برکمربند او راست کرد

جلد دوم

		سوی قلب ایران سپه شد چو گُرد
۶۰	۶۷۸	چپ و راست زد گُز و تبغسُرد

		نشست از بر بادپایی چو گُرد
ص	ب	
۹۲	۲۵۰	ز دژ رفت پویان به دشت نبرد
		به پیش سپاه اندر آمد چو گُرد
۹۶	۲۷۹	چو رعدخروشان یکی ویله کرد
		که آمد ازایران سواری چو گُرد
۱۱۰	۴۴۶	به زیر اندرش باده رهنورد
		نشست ازبررخش رستم چو گُرد
۱۷۲	۱۲۱۴	پراز خون دل و لبپرازبأسرد
		وزآن پس چوگرسبوز شیر مرد
۲۵۶	۷۳۱	بیامدبرشاه توران چو گُرد
		به نزد سیاوش بیامد چو گُرد
۲۷۴	۹۲۶	شنیده سخنها همه باز کرد
		وزآن روی چون رستم شیر مرد
۲۷۶	۹۶۸	بر آمد برشاه ایران چو گُرد
		سواران به میدان به کردار گُرد
۳۶۰	۱۹۵۲	به ژوبین گرفتندنگ و نبرد
		فرامرز پیش پدر شد چو گُرد
۴۴۶	۱۷۱	به پیروزی از روزگار نبرد

	ب	ص	میان سواران در آمد چو گُرد
۵۰۰	۷۹۵		ز پرخاش او خاک شد لا چورد
			سرواسب وتیغش که آرد چو گُرد
۵۷۴	۱۹۲		به لشکرگه ما به روز نبسرد
			بیاورد گستم درع نبسرد
۶۲۶	۸۰۹		بپوشید بیژن به کردار گُرد
			فرود آمد از اسب بیژن چو گُرد
۶۴۲	۹۹۸		سر مرد جنگی ز تن دور کرد
			همی تاخت چون گُرد با اسپنوی
۶۵۴	۱۱۳۱		پسش نامور بیژن جنگ جوی
			ز پیش طلایه سواری چو گُرد
۶۷۰	۱۳۲۱		بیامد سخنها همه یاد کرد
			کمان رابه زه کرد بیژن چو گُرد
۶۸۰	۱۴۲۲		بریشان یکی تیر باران بکرد
			دلیران برفتند هر دو چو گُرد
۶۹۴	۱۵۹۸		بدانجا که آن بود جای نبرد
جلد سوم			
			وز آنروی پیران به کردار گُرد
۸۶	۹۶۹		همی راند لشکر به دشت نبرد

		بیامد به نزدیک خاقان چو گُرد
ص	ب	
۱۶۴	۲۸۷	پرازخون دل و چشم پر آب زرد
		همی تاخت رستم پس او چو گُرد
۱۹۲	۶۳۵	زمین لعل گشت وهوا لا جورد
		بیامد سپهدار پیران چو گُرد
۲۴۵	۱۲۰۰	بزرگان و مردان روز نبرد
		وز آنجا دمان هم به کردار گُرد
۴۷۵	۶۹۷	به پیش پسر شد دلی پرز درد
		سپهدار هومان بیامد چو گُرد
۴۷۴	۷۵۱	بدان تا ز گردان که جویدنبرد
		سوی راست گیو اندر آمد چو گُرد
۵۴۶	۱۶۰۶	گرازه به پرخاش فرشید ورد
		ز توران سپاه اندریمان چو گُرد
۵۴۶	۱۶۱۵	بیامد دمان تا به جای نبرد
		ور ایدون که پیران بخواهندنبرد
۵۵۲	۱۷۰۲	به انبوه لشکر بیارد چو گُرد
		جداگشت ازوبارمان همچو گُرد
۵۷۲	۱۹۲۵	سوار اندر آمد ز باد نبرد

ص	ب	فرود آمد از اسب گرگین چو گُرد
۵۷۸	۱۹۸۵	سر اندریمان زتن باز کُرد

جلد چهارم

		سحرکه سواری که آمد چو گُرد
۲۴	۲۳۶	سُخنهای پیران همه یاد کرد
		سوی راست گسته‌متودر چو گُرد
۶۶	۷۳۴	بر آمد دمان با درفش نبرد
		چنو بازگشت استقیلا چو گُرد
۷۴	۸۳۰	بیامد که با شاه جوید نبرد
		پس افراسیاب اندر آمد چو گُرد
۱۱۸	۱۳۵۲	به‌جهن وبه گرسیوز آواز کرد
		پیاده بیامد به کردار گُرد
۱۱۸	۱۳۶۵	درفش سیه را نگونسار کرد
		بر آسود گشتاسب و چیزی نخورد
۳۰۲	۲۹۲	بیامد نزد کتایون چو گُرد
		بپوشید گشتاسب خفتان چو گُرد
۳۱۰	۳۷۳	بزیر اندر آورد اسب نبرد
		بشد تا بایوان میرین چو گُرد
۳۱۸	۴۸۴	پرستنده ای رفت و آگاه کرد

ب	ص	چنین گفت با خواهران شیر مرد
۵۴۲	۲۱۸۰	کز ایدر بیوید برسان گُرد

جلد پنجم

		سکندر برآمد پس او چو گُرد
۷۴	۱۸۲	بسی از جهان آفرین یاد کرد
		بیامد یکی فیلسوفی چو گُرد
۱۰۶	۷۴	سخنهای شاه جهان یاد کرد
		چو او کشته شد اسب آبی چو گُرد
۵۲۲	۳۶۳	بیامد بدان چشمه لا جورد
		بیامد چو گُرد اسب رازین نهاد
۵۶۶	۱۷۱	به نخجیرگه رفت از آن خانه شاد
		همی رفت لشکر به کردار گُرد
۶۴۶	۱۱۵۰	همی تاریخ روز شد لا جورد

جلد ششم

		فرستاده آمد به کردار گُرد
۹۸	۷۶	شنیده سخنها همه یاد کرد
		فرستاده با نامه آمد چو گُرد
۱۰۰	۹۴	سخنهای به پیروز بر یاد کرد

ص	ب	هم آنگاه چون گرد پیروز شاه
۱۰۲	۱۱۲	همی راند با گرز و رومی کلاه
		برین گونه سرکشته این هفت مرد
۱۳۶	۱۴۵	باهواز رفتند تازان چو گرد
		سواری بیامد به کردار گرد
۱۹۴	۴۱۱	کزین لشگر گشن بدپای مرد
		فرستاده بشنید و آمد چو گرد
۱۹۶	۴۴۰	شنیده سخنها همه یاد کرد
		بیامد به قلب سپه شد چو گرد
۲۳۸	۹۴۶	تن از تیر خسته رخ از درد زرد
		پس خوان همی رفت ز روان چو گرد
۲۹۸	۱۶۷۳	چنین گفت با شاه آزاد مرد
		فرستاده برگشت و آمد چو گرد
۴۳۴	۳۳۱۵	سخنها همه پیش گو یاد کرد
		بیامد بر شاه موبد چو گرد
۵۱۴	۴۲۸۵	به گنج آنچه بود از درم یاد کرد
		زمژگان بیامد سواری چو گرد
۵۹۶	۶۴۱	خروشید کای نامداران مرد

		گریزان همی رفت مهتر چو گُرد
۶۳۴	۱۰۹۴	دهان خشک و لبها شده لاجورد
		فرود آمد ازدژ سرافراز مرد
۶۴۴	۱۲۱۶	به اسپ نبرد اندر آمد چو گُرد
جلد هفتم		
		ز جای نیایش بیامد چو گُرد
۲۶	۲۷۴	به بهرام چوبینه آواز کرد
		چو پاسخ شنید آن فرستاده مرد
۵۰	۵۷۲	سوی لشکر پهلوان شد چو گُرد
		یلان سینه پیش اندر آمد چو گُرد
۵۶	۶۲۹	جهانجوی کی داشت اورا به مرد
		چو بهرام برگشت، خسرو چو گُرد
۵۶	۶۳۲	پل نهروان سربسر پاره کرد
		برون رفت تازان به مانند گُرد
۵۸	۶۶۴	درفشی پس پشت او لاجورد
		همی راندگستمها او چو گُرد
۶۴	۷۳۹	سری پرزکینه دلی پرز درد

۴۳		گُز ، گُز ، گُرد ، بَیر:
ص	ب	خوداندرپرستش گد آمد چوگُرد
۶۶	۷۴۲	بزودی در آهنین سخت کسُرد
		فرستاده آمد بر زن چو گُرد
۲۶۲	۳۱۱۱	سخنهای خسرو همه یاد کرد
		همانگاه رومی بیامد چو گُرد
۳۲۴	۳۸۴۴	بدوشاه گفت ای گنه کار مُرد
		برشاه شدزاد فرخ چو گُرد
۳۳۸	۴۵۱۹	سخنهای ایشان همه یاد کرد
		چو بشنید سعدآن گرانمایه مُرد
۴۴۲	۱۸۸	پذیره شدش با سپاهی چو گُرد

منابع و مأخذ

- 1-H.W.Bailey,Zoroastrian Problems in the Ninth-Century books, Oxford, 1971.
- 2-Ch.Bartholomae,Altiranisches Worterbuch,Berlin,1961.
- 3-T.Burrow,The Sanskrit Language,London,1973.
- 4-W.Jackson,Herodotus VII,61 or Ancient Persian Armour, in classical Studies in Honour of H.Drisler,1894.
- 5-A.J.Joki,Uralier und Indogermanen,Helsinki,1973.
- 6-R.G.Kent,old Persian Grammar Texts Lexicon,New Haven,1953.
- 7-D.N.Mackenzie, A Concise Pahlavi Dictionary, London, 1971.
- 8-W.W.Malandra,A Glossary of Terms for Weapons and Armor in Old Iranian,1973.
- 9-M.Mayrhofer,A concise Etymological Sanskrit Dictionary,Vol.3,Heidelberg,1976.
- 10-M.Monier-Williams,A Sanskrit-English Dictionary, new ed.Oxford, 1976.
- 11-O.Szemerényi,Iranica V,in Monumentum H.S.Nyberg 11,1975.
- 12-F.Wolff,Glossar zu Firdosis Schahname, Berlin, 1965.

- ۱۳ - بندهش ایرانی ، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ، تهران ، ۱۳۵۱.
- ۱۴ - شاهنامه فردوسی، ژول مول ، پاریس ، ۱۹۷۶.
- ۱۵ - برهان قاطع ، تصحیح مرحوم دکتر محمد معین .
- ۱۶ - لغت نامه دهخدا .
- ۱۷ - ترجمه فارسی مقامات حریری ، پژوهش دکتر علی رواقی، تهران، ۱۳۶۵.
- ۱۸ - ابراهیم پورداوود، یشتها ، تهران ، ۱۳۵۶.
- ۱۹ - ابراهیم پورداوود، یسنا ، تهران ، ۱۳۵۵ .
- ۲۰ - بهمن سرکاراتی ، " گرز نیای رستم " ، نشریه دانشکده ادبیات وعلوم انسانی تبریز، پاییز ۱۳۵۴ .

